

ساخت واقع‌گرایی در سنت و فرهنگ ایرانی

علیرضا خسروی *

مهدی میرمحمدی **

چکیده

هرچند که تمامی گفتمان‌های انتقادی روابط بین‌الملل به گونه‌ای تلاش کرده‌اند با اشاره به نقاط ضعف نگاه واقع‌گرایانه به روابط بین‌الملل، رویکردهای دیگری را جایگزین آن سازند، با این وجود، این نظریه‌پردازی‌ها هیچ‌گاه قادر به تضعیف جایگاه این نظریه در تحلیل و تبیین مسائل بین‌المللی نگشته و حتی می‌توان ادعا کرد که به‌عکس موجب تقویت مبانی نظری و جایگاه واقع‌گرایی در عرصه آکادمیک روابط بین‌الملل شده‌اند. با این حال، مهم‌ترین دستاورد منتقدین واقع‌گرایی، نشان دادن این واقعیت است که خودِ نظریه واقع‌گرایی و مفروضات آن نیز برساخته‌ای اجتماعی هستند و مفروضات واقع‌گرایانه در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف، معانی متفاوتی دارند. به عبارت دیگر، واقع‌گرایی یک نظریه یک‌پارچه و جهان‌شمول نیست که در تمام جوامع برداشتی یکسان از آن وجود

* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(نویسنده مسئول: ali.khosravi@ut.ac.ir)

** دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۰۹

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هجدهم، صص ۱۳۵ - ۱۰۷.

داشته باشد. مقاله حاضر با استفاده از این رویکرد، کوشیده است تا نشان دهد که واقع‌گرایی در فرهنگ ایرانی دارای ساخت متفاوتی است و لذا این تحقیق درصدد پاسخ به این پرسش برآمده است که چگونه در سنت ایرانی، برداشت متفاوتی از واقع‌گرایی وجود دارد؟

برای این منظور، از دو مرجع ملی گفتمان ایرانی شامل شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی برای فهم این برداشت استفاده شده است. یافته‌های حاصل نشان می‌دهد که اهمیت دادن به قدرت در نزد ایرانیان ناشی از هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آنان است و خود عامل قدرت نیز نوعی هنجار اجتماعی به‌شمار می‌رود. نمود بارز آن را می‌توان در تفاوت مبنایی میان مفاهیمی نظیر پهلوان و قهرمان بازیابی کرد که نوعی تمایز آشکار میان قدرت مورد تأکید در واقع‌گرایی با قدرت ممدوح در سنت ایرانی را برجسته می‌سازد. واژه‌های کلیدی: واقع‌گرایی، واقع‌گرایی سازد، انگارانه، واقع‌گرایی ایرانی، قدرت، هنجار، شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی.

مقدمه

مرور کوتاهی بر ادبیات نظری منتشر شده در یک دهه اخیر درباره نظریه‌های روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که واقع‌گرایی (در انواع مختلف آن) هم مهم‌ترین هدف نقادی‌ها و هم منشاء نظریه‌پردازی‌های نوین بوده است. تعداد قابل توجهی از نظریه‌پردازی‌های جدید که از دهه ۱۹۸۰ به بعد انجام شده‌اند، نقطه عزیمت خود را انتقاد از واقع‌گرایی قرار داده‌اند. اغلب منتقدان واقع‌گرایی در انتقادات خود به ضعف این نظریه در تبیین روندهای نوین در عرصه سیاست بین‌المللی اشاره می‌کنند. آن‌ها عدم توجه واقع‌گرایان به هنجارها و اصول اخلاقی، مفروض گرفتن برخی مفاهیم، تقلیل‌گرایی و مهم‌تر از همه عدم تمایل واقع‌گرایی به تغییر را عواملی می‌دانند که این نظریه را بسیار کهنه و قدیمی جلوه می‌دهد.

چنین به نظر می‌رسد که رویدادهای سیاست بین‌الملل در سال‌های اخیر نظیر جنگ امریکا علیه عراق به مثابه ضرب‌المثل «یکی به نعل و یکی به میخ» ضمن نشان دادن ضعف‌های رویکرد واقع‌گرایانه، بر تداوم آن در سیاست خارجی بازیگران نظام بین‌الملل نیز تأکید کرده است. با این وجود، واقع‌گرایی هم‌چنان پرطرفدارترین رویکرد در محافل دانشگاهی، به‌ویژه محافل دانشگاهی کشورهای در حال توسعه است. در عین حال، بسیاری از دولت‌مردان و روشن‌فکران جوامع در حال توسعه نیز برای دستیابی به رشد و پیشرفت تلاش می‌کنند اصول واقع‌گرایی را به‌کاربندند.

در این مقاله تلاش می‌شود ضمن قبول مفروضات واقع‌گرایان، با در نظر گرفتن اینکه برخی انتقادات از واقع‌گرایی منطقاً درست و به‌جا هستند، یک خوانش جدید از واقع‌گرایی ارائه شود. این دیدگاه واقع‌گرایان ه براساس هنجارها و ارزش‌های موجود در بخشی از فرهنگ ایرانی بازسازی می‌شود. مهم‌ترین اصول این دیدگاه جدید نیز برگرفته

از اصول موجود در واقع‌گرایی (آن‌گونه که در فهم همگان از آن وجود دارد)، تأکید بر اصل قدرت به‌عنوان یک هنجار اجتماعی، نقش هنجارها در ایجاد قدرت و کنترل آن و خردگرایی کنش‌گران سیاست بین‌الملل است. (barkin, 2003 : 326)

هدف اصلی مقاله آن است که نشان دهد چگونه برخی از مفروضات رویکرد واقع‌گرایانه نسبت به سیاست بین‌المللی، در واقع به شکلی اجتماعی ساخته شده‌اند. هنجارها و ارزش‌های جامعه از دید این نوشتار، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری مفروضه‌های واقع‌گرایانه ایفا می‌کنند. مهم‌ترین فرض واقع‌گرایانه که تمرکز این مقاله نیز بر آن می‌باشد، توجه و اهمیت دادن به قدرت در روابط اجتماعی است. این مقاله با یاری گرفتن از دو اثر ادبی ایرانی، نشان می‌دهد که اهمیت دادن به قدرت در نزد ایرانیان ناشی از هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آنان است و خود عامل قدرت نیز نوعی هنجار اجتماعی به‌شمار می‌رود و لذا مبتنی بر زمینه تاریخی و اجتماعی بوده و زمینه‌های تاریخی-اجتماعی متفاوت می‌توانند منجر به رویکردهای مختلفی نسبت به قدرت و مفروضات واقع‌گرایی شوند (Guzzini, 1998).

این مقاله شامل چند بخش خواهد بود. در بخش اول، نویسنده مهم‌ترین نقطه ضعف خوانش جاری از واقع‌گرایی را بررسی می‌کند. در بخش دوم، با تکیه بر دو اثر ادبی مهم ایرانی (شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی) نشان داده خواهد شد که نگاه ایرانی به واقع‌گرایی چگونه عامل تضعیف واقع‌گرایی را پوشش می‌دهد. در بخش سوم، تأثیر خوانش ایرانی از واقع‌گرایی بر کل رویکرد واقع‌گرایانه از دیدگاه نظری بررسی و رویکرد «واقع‌گرایی سازه‌انگار» معرفی می‌شود.

در سال‌های اخیر هم‌زمان با رشد و ترویج نظریات انتقادی در روابط بین‌الملل، تلاش‌های پژوهشی زیادی در کشورهای مختلف برای تولید آثار بومی و نظریه‌پردازی زمینه‌مند صورت گرفته است. با این وجود به نظر می‌رسد نوعی آشفتگی و عدم انسجام در اکثر محصولات تولیدی به چشم می‌آید که در جای خود نه تنها نتوانسته‌اند مبنایی روشن و قابل رقابت با نظریات غربی ارائه کنند، بلکه ضعف‌های روش‌شناختی و عدم فهم درست بسیاری از نویسندگان از مبانی فرانظری جریان اصلی، موجب برجسته‌شدن بیشتر آن نظریات نیز شده است. با این وجود، آنچه که ما در این مقاله با ارجاع به دو منبع ادبی در فرهنگ ایرانی ارائه خواهیم کرد، صرفاً گامی اولیه با رویکردی نو به پارادایم غالب در جریان

اصلی است که ضمن ارجاع به نقدها و ضعف‌های واقع‌گرایی، تلاشی است واقع‌بینانه برای پیش‌برد علم و شاید زمینه‌ای برای تولید نظریه بومی.

۱. مهم‌ترین ضعف واقع‌گرایی

طی سال‌های اخیر انتقادات مهم و جدی از واقع‌گرایی به عمل آمده است. بخشی از این انتقادات مربوط به نقد ریشه‌های فلسفی واقع‌گرایی ملهم از اثبات‌گرایی بوده است، که در چارچوب انتقادات فرائیبات‌گرایان از اثبات‌گرایی قرار دارد. این انتقادات به‌ویژه مبانی هستی‌شناسی واقع‌گرایی را به‌عنوان یکی از نظریه‌های اثبات‌گرا مورد حمله قرار داده‌اند. رویکردهای پسااثبات‌گرا به‌طور کلی شامل نظریه‌پردازان انتقادی، جامعه‌شناسی تاریخی و سازه‌انگاری است. طیف دیگر انتقادات نیز شامل نقدهایی است که نظریه‌پردازان رویکردهای دیگر جریان اصلی از واقع‌گرایی انجام داده‌اند. در این بخش ابتدا خلاصه‌ای از مهم‌ترین رئوس انتقادات دیگر دیدگاه‌های نظری از واقع‌گرایی بررسی می‌شود و سپس براساس آن انتقادات و دیدگاه نویسنده، مهم‌ترین نقطه ضعف واقع‌گرایی معرفی می‌شود. نظریه‌پردازان انتقادی معتقدند که شناخت از جهان همواره در درون مجموعه‌ای از علایق فهمیده می‌شود. از نظر آنها، دانش (آن‌گونه که رویکردهای اثبات‌گرا ادعا می‌کنند) هیچ‌گاه خنثی و بی‌طرف نیست. نظریه‌پردازان انتقادی برآنند که رویکردهای اثبات‌گرایانه (که واقع‌گرایی نیز شامل آنها هست) باید جای خود را به نظریات انتقادی که آگاه از علایق و منافع سیاسی و متعهد به رهایی بشر هستند، بدهد (Smith, 1995, p.24). آنها معتقدند که نوواقع‌گرایی ساختار جهانی را به موازنه قدرت تقلیل می‌دهد و به نیروهای اجتماعی، ابعادهنجاری و نهادهای نظم موجود توجه نمی‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۲۲۸). رویکردها و نظریه‌های پست‌مدرن نیز با به چالش کشیدن مفاهیمی مانند واقعیت، حقیقت، ساختار یا هویت که نقش محوری در نظریه‌های روابط بین‌الملل ایفا می‌کنند، حملات مهمی علیه واقع‌گرایی به‌عنوان یک پروژه مدرن داشته‌اند. رویکردهای پست‌مدرن با شالوده‌شکنی از تمام مفاهیم، هیچ مفهوم مطلق و معنای دقیقی را نمی‌پذیرند. آنها با چنین نگرشی اساساً امکان دستیابی به شناخت را آن‌گونه که واقع‌گرایان مدعی‌اند، رد کرده و الگوهای جهان‌شمول دانش را نمی‌پذیرند. کاکس معتقد است که نظریه‌ها دارای چشم‌اندازهای خاصی هستند. این چشم‌اندازها ریشه در زمان و مکان خاص اجتماعی و سیاسی دارند.

جهان همواره از یک نقطه‌نظر نگریده می‌شود که می‌توان آن را در قالب نگاه یک ملت خاص یا طبقه اجتماعی خاص... تجربیات گذشته و امیدها و انتظارات از آینده تعریف کرد (Cox, 1981: 130). بدین ترتیب، از نگاه کاکس نظریه واقع‌گرا نمی‌تواند ادعای ارائه الگوهای تبیینی جان‌شمول از سیاست بین‌الملل داشته باشد؛ چراکه هر مکان و هر زمان خاصی نیاز به چشم‌انداز خاص خود برای تحلیل آن دارد و از نظر هر چشم‌انداز (به دلیل تجربیات تاریخی و منابع هنجاری و فرهنگی متفاوت آنها)، مفاهیمی مانند قدرت و عقلانیت به‌گونه‌ای متفاوت تعریف و مشخص می‌شوند. جیم جورج نیز در انتقاد از نوواقع‌گرایی، آن را غیرتاریخی می‌داند. به این مفهوم که گویی مفروضات واقع‌گرایی در تمامی شرایط تاریخی درست است و تحلیل درستی از سیاست بین‌الملل ارائه می‌کند (Smith, 1995: 28).

نقدهای ملهم از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، واقع‌گرایی را به دلیل عدم توجه به عوامل و نیروهای درون‌ملی در ساخت دولت مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر آنها، دولت محصول تعامل میان نیروهای داخلی و خارجی است. در حالی که واقع‌گرایان به‌ویژه واقع‌گرایان ساختاری، قدرت ساختارهای خارجی در تعیین رفتار دولت را مهم‌تر از ساختارهای داخلی می‌دانند (Smith, 1995: 25).

عدم توجه واقع‌گرایی به چگونگی شکل‌گیری و تأسیس قدرت در روابط اجتماعی، تأکید صرف بر عناصر مادی قدرت و مفروض گرفتن آن نیز از دیگر انتقادات وارد بر آن است. دیوید دسلر در انتقاد از واقع‌گرایی والتز معتقد است که مدل والتز صرفاً به منابع مادی کنش اهمیت می‌دهد (والتز نیز تأکید می‌کند که توزیع توان‌مندی در نحوه قرار گرفتن واحدها در کنار یکدیگر مهم است)؛ اما نقش قواعد در کنش دولت‌ها در آن رویکرد مورد توجه قرار نگرفته است. از نظر دسلر، دولت‌ها باید قواعدی را در اختیار داشته باشند که از طریق آنها بادیگران ارتباط برقرار و اقدامات‌شان را هماهنگ کنند. چراکه سیاست نه تنها مبتنی بر توان‌مندی‌های مادی و فیزیکی است، بلکه نیاز به یک چارچوب معنایی نیز دارد که از طریق آنها استفاده از توان‌مندی‌ها، به‌عنوان یک سیاست، قابل تشخیص و فهم باشد (dessler, 1989: 450).

تئوری‌های انتقادی روابط بین‌الملل با به‌چالش کشیدن چارچوب‌های اثبات‌گرایانه و خردگرایی روابط بین‌الملل پدیدار شدند. از نظر هستی‌شناختی، آنها مفهوم خردگرایانه

طبیعت بشری را به چالش می‌کشند و تأکید می‌کنند که منافع و رفتارها همیشه خردگرایانه نیستند، بلکه برساخته‌هایی اجتماعی‌اند و هویت‌های بازیگران، منافع و رفتارها را شکل می‌دهند. از نظر معرفت‌شناختی نیز آنها رویکرد اثبات‌گرایانه به دانش را به چالش می‌کشند (oga,2006: 6).

به‌طور کلی، نظریه‌های انتقادی روابط بین‌الملل در دو مورد واقع‌گرایی را به چالش می‌کشند: (۱) تقابل بامادی‌گرایی نظریه واقع‌گرایی؛ آنها معتقدند که ساختارهای سیاست جهانی بیشتر اجتماعی است تا مادی‌گرایانه و (۲) تقابل با خردگرایی واقع‌گرایی؛ آنها بر آنند که این ساختارها از هویت‌ها و منافع تشکیل شده‌اند تا اینکه فقط به رفتارها خلاصه شوند (oga,2006: 7).

شاید بتوان یک عامل مشترک در تمامی انتقادات انجام‌شده از واقع‌گرایی (به‌عنوان یکی از نظریات جریان اثبات‌گرا) تمییز داد. تأکید نظریه‌پردازان انتقادی برعلاق و ارزش‌ها، توجه جامعه‌شناسی تاریخی به نقش عوامل درون‌ملی (که شامل نیروهای مادی و غیرمادی است) و تأکید پست‌مدرن‌ها بر چشم‌اندازگرایی و شالوده‌شکنی از مفاهیم، نشان می‌دهد که مهم‌ترین منشاء انتقادات از واقع‌گرایی عدم توجه آن به عناصر غیرمادی و منابع هنجاری و فرهنگی سیاست بین‌الملل است. به‌گونه‌ای که کاکس متأثر از نظریات گرامشی، بر اهمیت هنجارها و منابع فرهنگی در کنش سیاسی بازیگران اهمیت می‌دهد و بدین ترتیب، از واقع‌گرایی به‌دلیل بی‌توجهی‌اش به این منابع انتقاد می‌کند (Cox, 1981: 135). لذا می‌توان گفت که واقع‌گرایی رویکردی بدون توجه به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی است. (حداقل فهم دانشگاهی از واقع‌گرایی در حال حاضر این‌گونه است و واقع‌گرایی این چنین معرفی شده است) از نظر واقع‌گرایان، سیاست بین‌الملل فضایی است که مستلزم ضرورت، قانون‌مندی و خطر است و هیچ تناسبی با اخلاقیات و هنجارها ندارد. واقع‌گرایی یک تئوری غیرهنجاری است. آنها می‌گویند شاید ممکن باشد که در نظام بین‌الملل براساس هنجارها توضیح و تبیین ارائه کرد، اما هنجارها می‌توانند سیاست خارجی را به نتایج بسیار خطرناکی رهنمون کنند. درعین حال، برخی واقع‌گرایان از امکان استناد به خرد هنجاری در روابط بین‌الملل صحبت کرده‌اند (Smith, 1995: 10).

ای.اچ.کار در مقاله‌ای با عنوان «سراغاز یک علم» معتقد است که هیچ علمی در خورنام علم نیست مگر آنکه ... تحلیل آنچه را از امید و آرزو سرچشمه می‌گیرد، از تحلیل

آنچه باید در واقع باشد، تمیز دهد (لینک لیتر، ۱۳۶۵: ۶۹). او واقع‌گرایی را مبتنی بر مطالعه و بررسی واقعیت‌های سیاسی معرفی می‌کند و تأثیر اهداف و آرمان‌های انسانی در آن را موجب ضعف طرح‌های علمی می‌داند (لینک لیتر، ۱۳۶۵: ۷۰).

واقع‌گرایان بر فراگیربودن قدرت و ماهیت رقابت‌آمیز سیاست میان کشورها تأکید داشتند (بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۲۱). مورگنتا به‌عنوان یکی از موثرترین نویسندگان واقع‌گرا، قدرت را با تکیه بر توان‌مندی توضیح می‌دهد. عناصر قدرت ملی از نظر او عبارتند از جغرافیا، منابع طبیعی، توان صنعتی، آمادگی نظامی، جمعیت، منش ملی، روحیه ملی، کیفیت دیپلماسی و کیفیت حکومت (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۹۹).

والتز نیز در مورد توزیع توان‌مندی‌ها بر آن است که می‌توان کشورها را بر اساس اندازه، جمعیت، سرزمین، منابع، توان اقتصادی، نیروی نظامی، ثبات سیاسی و صلاحیت رده‌بندی کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸).

هرچند که در دیدگاه مورگنتا و والتز به قدرت ملی، می‌توان عناصری غیرمادی مانند منش ملی، کیفیت حکومت و ... را مشاهده کرد؛ اما واقعیت این است که آنها در تحلیل‌های خود از سیاست بین‌الملل کمتر به چنین متغیرهایی توجه می‌کنند و تأکید اصلی آنها بر عناصر مادی و فیزیکی قرار دارد. چنانکه والتز نگاهی مادی‌گرایانه به روابط بین‌الملل دارد که مورد نقد سازه‌انگاران نیز است. برای او، هنجارها و قواعد مهم نیستند و آنچه اهمیت دارد، توزیع توان‌مندی‌های مادی است. آدلر نیز بر این اعتقاد است که نواقع‌گرایان ترجیح می‌دهند با معرفت‌شناسی اثبات‌گرای خود، روابط بین‌الملل را صرفاً به‌عنوان پاسخ‌هایی رفتاری به نیروهای فیزیکی، که از بیرون بر ابژه‌های مادی تأثیر می‌گذارند توضیح دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۰).

از طرف دیگر، برخی از نظریه‌پردازان موثر روابط بین‌الملل، بر اهمیت منابع غیرمادی قدرت، در کنار منابع مادی آن، در حفظ جایگاه کنش‌گران سیاست بین‌الملل تأکید داشته‌اند. به‌عنوان نمونه، برخی از آنها یکی از منابع قدرت کشورها را داشتن فرهنگ فراگیر دانسته‌اند. سوزان استرنج معتقد است که هژمونی ایالات متحده در نظام بین‌الملل صرفاً مبتنی بر قدرت مادی نیست؛ بلکه منابع غیرمادی قدرت، مانند فرهنگ رایج با خواست جهانی نیز در این امر موثر است. آنتونیو گرامشی نیز بر بعد ایدئولوژیکی هژمون تأکید می‌ورزد. از نظر او، نظم هژمونیک برپایه یک‌سری از ارزش‌ها و تفاهمات مشترک

مشتق می‌شود. به عبارت دیگر، هژمونی ایالات متحده نه تنها بر پایه قدرت مادی است، بلکه بر ارزش‌ها نیز استوار است؛ یعنی الگویی از اجتماع که برای دیگر کشورها جذاب است و می‌خواهند آن را سرمشق خود قرار دهند (جکسون، ۱۳۸۲: ۲۵۰-۲۴۸).

موضوع دیگر، نقش اخلاقیات و ارزش‌های اخلاقی در سیاست بین‌الملل است. واقع‌گرایان نسبت به این عقیده تردید دارند که اصول جهانی اخلاقی وجود داشته باشد. بنابراین، به دولتمردان توصیه می‌کنند که منافع خود را در راه پای‌بندی به دیدگاه مبهم رفتار اخلاقی قربانی نسازند. ماکیاولی معتقد بود که اگر دولتمردان به این قواعد پای‌بند بمانند، به شدت زیان‌آور است (جان بیلیس و استیو اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۲۳).

عدم توجه واقع‌گرایان به اصول هنجاری و اخلاقی در تحلیل‌هاشان از سیاست بین‌الملل در دیدگاه جرج کنان به وضوح مشهود است. از نظر او، اصول اخلاقی صرفاً در حوزه ملی می‌توانند به‌عنوان یکی از متغیرهای موثر در تحلیل‌های سیاسی فرض شوند و نمی‌توان آنها را به رفتار دولت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل تعمیم داد.

او می‌نویسد: «اخلاقیات به‌عنوان کانالی به‌سوی تکامل نفس فرد-آری؛ اخلاق به‌عنوان بنیان فضایل مدنی و بنابراین به‌عنوان شرط لازم برای دموکراسی موفقیت‌آمیز-آری؛ اخلاق در روش حکومتی به‌عنوان مسأله‌ای مربوط به وجدان ملت ما-آری؛ اخلاق به‌عنوان معیار عامی برای تعیین رفتار دولت‌ها و بالاتر از همه، به‌عنوان ملاک اندازه‌گیری و مقایسه رفتار دولت‌های مختلف-خیر. در این جا، باید به معیارهای دیگری اجازه تفوق داد که جنبه محدودتر و عملی‌تری داشته باشند» (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۹۳). برای مورگنتا نیز مانند سایر واقع‌گرایان، اخلاق در سیاست خارجی جایی ندارد. در نتیجه ایدئولوژی و اخلاقیات پوشش‌هایی‌اند که واقعیت سیاست قدرت را پنهان می‌سازند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

بنابراین، می‌توان گفت که معیار عمده بحران و ناکارآمدی نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل و به‌طور خاص پارادایم واقع‌گرایی، این است که ابزارهای تحلیلی موجود برای اشاره به پدیده‌ها و معماهای متعدد جهان با توجه به سه ویژگی فرهنگ، دورگه‌ای بودن و شرایط اجتماعی، ناموفق بوده‌اند. لذا اندیشمندان و نظریه‌پردازان این حوزه باید جدی‌تر و دقیق‌تر به تفاسیر غیرغربی از موضوعات گوش دهند. در عوض، اندیشمندان و اساتید حوزه‌های فرهنگی دیگر در مناطق دیگر لازم است با نگاهی بومی و لحاظ

پارامترهای خاص فرهنگی خود، ادبیات موجود حوزه روابط بین‌الملل را غنی‌تر سازند. ایجاد دیالوگی مفید بین فرهنگ‌های متفاوت، روی‌هم‌رفته می‌تواند رویکردی را به وجود آورد که در چارچوب آن، آنچه دانش قابل قبول نظریه‌های روابط بین‌الملل است، دوباره ارزیابی می‌شود. در واقع، رویکردهای انتقادی زمینه و اساسی را برای انجام این امر، از طریق اعتراف به مصنوعی بودن مرزهای این رشته و نیاز برای آشکار کردن دیدگاه‌های دیگر که توسط گفتمان‌های غالب پنهان شده‌اند، ایجاد می‌کند (حاجی‌مین، تحریریه مجله الکترونیکی انجمن ایرانی روابط بین‌الملل ۱۳۹۳/۴/۷).

حال این سوال پیش می‌آید که واقع‌گرایی چگونه می‌تواند تأثیر متغیرهای غیرمادی در سیاست خارجی کشورها و تحولات بین‌المللی را توضیح دهد؟ چرا که برخلاف برداشت واقع‌گرایان، برخی از دولت‌ها اهداف ایدئولوژیک را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار می‌دهند، یعنی ایدئولوژی نقش مستقل تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دادن به سیاست خارجی آن دولت‌ها ایفا می‌کند و حتی ممکن است دولتی جایگاه قدرت، امنیت و حتی بقای خود را در نظام بین‌الملل در این راه به مخاطره افکند. به‌عنوان نمونه، می‌توان به سیاست خارجی دولت‌های اروپایی اشاره کرد که موضوع حقوق بشر، به‌عنوان یک هنجار و ارزش اروپایی، را در سال‌های اخیر به یکی از ملاک‌های اصلی تعاملات خود در قبال کشورهای دیگر مانند ایران تبدیل کرده‌اند. هم‌چنین رفتار بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران که ایدئولوژی و ارزش‌های اسلامی و برخی هنجارهای خاص را تبدیل به معیارهایی برای سیاست خارجی خود کرده است، به‌هیچ‌عنوان با برداشت فعلی از واقع‌گرایی قابل تبیین نیست.

با توجه به تأکید این مقاله بر ضعف واقع‌گرایی در زمینه توجه به عوامل غیرمادی و هنجاری در تعریف مفهوم قدرت، در بخش بعدی مقاله می‌خواهیم نشان دهیم که هنجارها، ارزش‌ها، اخلاقیات و فرهنگ عوامل بسیار مهمی هستند که خردگرایی موردنظر واقع‌گرایان را می‌سازند و مشخص می‌کنند که قدرت چگونه به‌عنوان یک هنجار اجتماعی مهم در جوامع گوناگون پنداشته می‌شود و در عین حال خردگرایی نیز چگونه تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی جامعه تعریف می‌شود.

۲. خوانش ایرانی از واقع‌گرایی

برای ایرانیان ویژگی‌هایی هم‌چون پهلوانی و خردمندی از جایگاه مهمی در روابط

اجتماعی برخوردار است. پهلوانی صفتی است که در عین اشاره به قدرت‌مندی و زورمداری بر اخلاق‌مداری نیز تأکید دارد. از این رو، یک عنصر هنجاری به‌شمار می‌رود. ایرانیان هنگامی که از پهلوانی صحبت به میان می‌آورند، در واقع قدرت را می‌ستایند. اما قدرت مورد نظر آنها زور‌عریان و غیراخلاقی نیست. پهلوان صفتی است که به قدرت در خدمت هنجار و ارزش‌های اجتماعی هر عصر اطلاق می‌شود. حتی بسیاری از نخبگان ایرانی از استفاده این لغت برای اطلاق بر هر زورمندی دوری می‌کنند و این واژه را با احتیاط به کار می‌گیرند. در نزد ایرانیان قدرت‌مند بودن یک هنجار اجتماعی است که با تقدس خاص جامعه ایرانی همراه شده است. مروی بر تاریخ سیاسی ایران نیز نشان می‌دهد که مردم ایران در اعصار مختلف، حکومت‌ها و پادشاهانی را به ذهن سپرده و در زندگی روزمره‌شان جای داده‌اند که اولاً قدرتمند بوده و در عین حال، به ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی ایرانی خدمت کرده است. گذشته شکوهمند ایرانیان در زمان سلسله‌های هخامنشی، ساسانی و صفوی از آن رو مورد تمجید ایرانیان هم‌عصر آنها و امروزین است که مظهر قدرت، شکوه، عظمت و اخلاق انسانی به‌طور هم‌زمان بوده‌اند. از طرف دیگر، هر حکومتی که به دلیل ضعف مورد هجوم قدرت‌های خارجی دیگر قرار گرفته و یا از قدرت و اقتدار خود علیه هنجارها و ارزش‌های اجتماعی ایرانیان سود جسته است، مورد لعن و استهزاء جامعه ایرانی قرار دارد. لذا می‌توان گفت که قدرت یک هنجار اجتماعی در نزد ایرانیان است، اما قدرت مطلق و ضدارزش از نظر آنها به یک ضد هنجار تبدیل می‌شود. آنها قدرت را با عنان هنجار و ارزش می‌فهمند و ستایش می‌کنند. این ایده به‌خوبی در واژه «پهلوان» مستتر شده است و تمام ایرانیان فهم بین‌الذهانی واضح و درعین حال، ویژه‌ای از آن دارند. در ادامه با اشاره به برخی از بخش‌های سه اثر مهم و تأثیرگذار در زندگی اجتماعی ایرانیان به دنبال یافتن ریشه‌های این ایده در فرهنگ ایرانی خواهیم بود.

البته بار دیگر لازم است به این نکته اشاره شود که این نوشتار، هم‌چنان واقع‌گرایی را، آن‌گونه که فهم دانشگاهی رایج آن را معرفی می‌کند، یکی از مناسب‌ترین نظریات تحلیل سیاست بین‌المللی می‌داند. اما تلاش می‌کند نشان دهد که واقع‌گرایی در عمل می‌تواند با توجه به ارزش‌ها و هنجارها ضمن فرار از انتقادات تقریباً تکراری از آن، فهم بهتری از سیاست بین‌الملل ارائه دهد. این نوشتار در واقع این انتقاد منتقدان را که واقع‌گرایی به عوامل غیرمادی توجهی ندارد، می‌پذیرد و تلاش می‌کند در قالب یک نگاه متأثر از

فرهنگ ایرانی نشان دهد که هنجارها و ارزش‌های جامعه ایران چگونه اهمیت دادن به قدرت (به‌عنوان یک متغیر معرف واقع‌گرایی) را توجیه می‌کنند و بدین ترتیب، به عوامل هنجاری نقشی تکوینی در واقع‌گرایی می‌دهند.

۲-۱-۱. شاهنامه فردوسی و انسان ایده‌آل ایرانیان: خردورز، قدرت‌مند و ارزش‌محور خردورزی

شاهنامه فردوسی در واقع، نمایشنامه گسترده‌ای از زندگی پرماجرایی انسان است که راهنمای آن خرد است. اساساً شاهنامه با ستایش خرد آغاز می‌شود و در همان آغاز راه، توان‌مندی را به علم و آگاهی پیوند می‌دهد^۱ (شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۷).

به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه برنگذرد

توانا بود هر که دانا بود/ ز دانش دل پیر برنا بود

ستایش خرد چنان جایگاهی در شاهنامه پیدا کرده است که ویژگی پادشاهان به‌عنوان نماد حکومت و مایه پایایی و زندگی معرفی شده است:

خرد افسر شهریاران بود/ خرد زیور نامداران بود

خرد زنده جاودانی شناس/ خرد مایه زندگانی شناس

فردوسی به جهان با چشم خرد می‌نگرد. از نظر او، خردمند در هر حال، به فرمان خرد خویش است. خرد، چراغ راه اوست و او به حکم خرد، هر چه در توان دارد، می‌کند. توانایی او نیز حاصل دانایی اوست: «توانا بود هر که دانا بود».

۲-۱-۲. قدرت‌مندی

فردوسی پس از آنکه خرد را راهنمای زندگی معرفی می‌کند، بلافاصله آن را به قدرت و توان‌مندی مرتبط می‌کند. او خرد و دانایی را عامل قدرت معرفی می‌کند: «توانا بود هر که دانا بود». در سرتاسر شاهنامه، تمامی افرادی که مورد ستایش فردوسی قرار گرفته‌اند، مسلماً علاوه بر خردورزی، عامل قدرتمندی را نیز به‌همراه داشته‌اند. آبتین پدر فریدون (و خود فریدون) از آن روی مورد ستایش فردوسی‌اند که:

۱. تمام مطالب مربوط به شاهنامه از این منبع نقل شده است: شاهنامه فردوسی، به کوشش ناهید فرهاد مهر، تهران، نشر محمد، ۱۳۷۷.

تو بشناس کز مرز ایران زمین / یکی مرد بد نام او آبتین

ز تخم کیان بود و بیدار بود / خردمند و گرد و بی آزار بود...

از طرف دیگر، رستم که به‌عنوان نماد ایده‌آل انسان ایرانی معرفی می‌شود، در زبان فردوسی از نو زنده می‌شود و تمام صفات پهلوانی را همراه با پاک‌دامنی و دین‌داری و خردمندی داراست. درکل، فردوسی رستم را فردی قدرت‌مند با تمام خصوصیات پهلوانی (قدرت همراه با اخلاق) و خردمند معرفی می‌کند. در هرکدام از خوان‌های هفت‌گانه، رستم به حکم خردِ درونی، دیو و پلیدی را تشخیص می‌دهد و به قدرت خرد بر آن چیره می‌شود.

فردوسی در داستان پادشاهی طهمورث، از زبان او پس از رسیدن به قدرت می‌گوید:

ز هر جای کوه کنم دست دیو / که من بود خواهم جهان را خدیو

هر آن چیز کاندز جهان سودمند / کنم آشکارا گشایم ز بند

در این داستان، فردوسی منشور مطلوب خود برای صاحبان قدرت را نیز مشخص می‌کند که خوبان را دست بگشایند و بدان را پای‌بندند و خردمندان را به دستوری و وزیری بگمارند.

از طرف دیگر، فردوسی در شاهنامه نشان می‌دهد که قدرت باید چگونه و در چه راهی صرف شود. یکی از بارزترین نمونه‌های این موضوع هفت‌خوان رستم است. رستم برای نجات کیکائوس و یارانش که در مبارزه با دیوان مازندران شکست خورده و نابینا شده و همه در اسارت دیو به سر می‌برند، عزم راه می‌کند. اسفندیار نیز در شاهنامه هفت‌خوان را، به مانند رستم، پشت سر می‌گذارد. فرق هفت‌خوان رستم با هفت‌خوان اسفندیار این است که رستم رنج راه و خطرات سفر را به خاطر نجات انسان‌های دربند تحمل می‌کند. اما هدف اسفندیار از مبارزاتش این است که به جای پدر پادشاه شود. قدرت رستم در خدمت ارزش‌های متعالی است، اما قدرت اسفندیار در خدمت منافع فردی است و از این رو، آن‌چنان که رستم مورد ستایش فردوسی است، به اسفندیار توجهی نشده است.

ضمناً خردگرایی رستم در شاهنامه به‌شدت با دین‌داری و خداپرستی عجین شده است. در خوان دوم که رستم بر دیو، که به‌صورت گرما و خشکی ظاهر شده، غلبه می‌یابد، چنین می‌گوید:

تهمتن سوی آسمان کرد روی / چنین گفت کای داور راست گوی

هر آن کس که از داد تو یک خدای/ بییچد نیارد خرد را به جای
بیت دوم یادآور این فرمایش رسول اکرم است که فرمود: «خرد آن است که آدمی را
به فرمانبرداری از خدای رهنمون شود.»
در خوان سوم هم باز رستم خدارا سپاس می‌گوید و او را عامل پیروزی می‌شمارد:
به یزدان چنین گفت کای دادگر/ تو دادی مرا دانش و زور وفر
در خوان هفتم نیز فردوسی به ظرافت تمام ناجوانمردی در جنگ را محکوم می‌کند.
(حقوق جنگ) در این خوان رستم وارد غار دیو سفید می‌شود و دیو را در غار خفته می‌یابد
ولی دور از جوانمردی می‌بیند که بر خفته بی دفاع، اگر چه دیو باشد شمشیر کشد پس
غرضی رعد آسا می‌کشد و چون دیو بیدار می‌شود با او درگیر می‌شود.
به غار اندرون دید رفته به خواب/ به کشتن نکرد ایچ رستم شتاب
بگرید غریدنی چون پلنگ/ چو بیدار شد اندر آمد به جنگ*^۱
البته علاوه بر رستم، فردوسی در وصف سام نیرم نیز از قدرت‌مند تمجید می‌کند:
نخست از جهان آفرین یاد کرد/ که هم داد فرمود و هم داد کرد
وزان باد بر سام نیرم درود / خداوند شمشیر و کویال و خود
چماننده چرمه هنگام گرد / چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده باد آوردگاه / فشاننده خون ز ابرسیاه
به مردی هنر در هنر ساخته / سرش از هنر گردن انداخته
فردوسی زمانی که می‌خواهد از زبان تهمینه، رستم را به سهراب معرفی کند، رستم
را با ویژگی‌هایی توصیف می‌کند که صرفاً نشان‌دهنده وجود عناصر قدرت در رستم است:
تو پور گو پیلتن رستمی/ زدستان سامی و از نیرمی
جهان آفرین تا جهان آفرید / سواری چو رستم نیامد پدید
در بخش دیگری از داستان که به مبارزه میان رستم و سهراب اشاره می‌کند،
نشان می‌دهد که قدرت باید همراه با خردمندی و عاطفه و اخلاق باشد و گرنه به فاجعه
می‌انجامد.
در داستان شاهنامه در خصوص جنگ رستم و سهراب، سهراب پس از اینکه
نشانه‌های پدر را در رستم می‌بیند، از او می‌خواهد که دست از جنگ بردارد. اما رستم

۱. لازم به ذکر است که این بیت، به این شکل، در برخی از نسخه‌های شاهنامه وجود ندارد.

به دلیل اینکه به شدت تحت تأثیر عقلانیت جنگی قرار گرفته است، به دلیل احتمال فریب حریف به جنگ ادامه می دهد و تأملی در سخنان سهراب نمی کند. پایان این نبرد که صرفاً برمبنای خردگرایی مادی بوده است، فاجعه کشتن پسر توسط پدر است.

۳-۱-۲. ارزش محوری

فردوسی هیچ قدرت مندی را بدون اینکه در خدمت ارزش ها و هنجارهای اجتماعش باشد، نمی ستاید. او ضحاک را به دلیل عدم توجه به کردار فرزانشان، راستی و نیکی به عنوان نماد شیطانی و بدی معرفی می کند؛

چو ضحاک شد بر جهان شهریار / بروسالیان انجمن شد هزار

نهان گشت کردار فرزانشان / پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز / به نیکی نرفتنی سخن جز به راز

ندانست جز کژی آموختن / جز از کشتن و غارت و سوختن

فردوسی از خشونت و ستم بیزار و مدافع راستی و داد است.

میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است

ضمناً در تمام مثال هایی که در بخش های قبلی آمده، به وضوح می توان جایگاه مهم ارزش ها را در تعریف و توصیف قدرت و خردگرایی مشاهده کرد. بهترین دلیل بر ارزش محوری فردوسی، تفاوتی است که میان هفت خوان رستم و اسفندیار تمییز می دهد. اسفندیار به دنبال قدرت است، اما رستم از قدرت خویش برای رفاه و سعادت دیگران بهره می جوید. به همین دلیل، اسفندیار هیچ گاه به عنوان یک الگو در حد و اندازه های رستم معرفی نمی شود.

از طرف دیگر، اساساً هدف اصلی فردوسی از نگارش شاهنامه، حفظ قدرت و اقتدار پارسیان در مقابل دیگران است. بدین ترتیب، اساس شاهنامه کاملاً ارزش محور و در خدمت یک هدف متعالی است.

بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی

۲-۲. گلستان سعدی

گلستان سعدی نیز یکی دیگر از متون فرهنگی موثر در زندگی و تفکر ایرانیان است. این نوشته، سرشار از مضامین و ریشه‌های فکری عمل‌گرایانه است که نوع خاصی از روش زندگی را به انسان‌ها توصیه می‌کند. هرچند که مطالعه گلستان در وهله اول چنین می‌نمایند که سعدی به دنبال یک شهر آرمانی بوده، اما تدقیق در گلستان نشان می‌دهد که او شهر آرمانی خود را با توجه به واقعیت‌های اجتماعی عصر خود طراحی کرده است. در گلستان ضمن حکایت‌های گوناگون از وضع اجتماعی ایران، طرز تفکر و آداب و رسوم خوب و بد را مشاهده می‌کنیم. اساساً سعدی در گلستان از طرز تفکر مردم، راه و رسم زندگی و خلاصه از بینش اجتماعی خلق حکایت می‌کند، اما در همین نقطه متوقف نمی‌شود و تلاش می‌کند با معرفی روش درست زندگی، جامعه را به طرف صلاح سوق دهد.

اما آنچه که نوشته سعدی در گلستان را به منبعی از نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل تبدیل می‌کند، در برداشت او از یک جامعه بین‌المللی مبتنی بر ابناء بشر و در عین حال، توجه او به نوع خاصی از رفتار بشری در ارتباطات اجتماعی است. با این وجود، او آرمان‌گرایی خود را معطوف به نوعی واقع‌گرایی کرده است که در بخش‌های مختلف گلستان مشهود است. در این بخش از نوشتار نیز سعی بر آن است تا ریشه‌های تفکر واقع‌گرایانه در سعدی (آن‌چنان که در روابط بین‌الملل معروف است) نشان داده شود.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که سعدی به قدرت، خردمندی و اخلاق در زندگی بشری، به‌عنوان سه اصل اساسی برای رسیدن به آرمان‌شهر خود نگاه می‌کند. در بابی که به سیرت پادشاهان می‌پردازد، سعدی قدرت مطلق و در خدمت ظالمان را محکوم می‌کند؛ اما در عین حال، حاکم مطلوب را حاکمی مقتدر و قدرتمند معرفی می‌کند. بررسی گلستان نشان می‌دهد که سعدی قدرت را با هدف پیشبرد اهداف عالی اخلاقی مانند حمایت از ضعفا، پیشبرد اصول اخلاقی و... می‌داند. در هر صورت، در این بخش تلاش می‌شود با ذکر بخش‌هایی از سخنان سعدی در گلستان نشان دهیم که ریشه‌های نوع خاصی از واقع‌گرایی در آن وجود دارد.

۲-۲-۱. قدرت

سعدی در گلستان، قدرت را ناشی از عدالت و رعایت هنجارهای اخلاقی دانسته است.

از نظر او، جمع‌آوری قدرت و ثروت، بدون توجه به حقوق مردم، نه تنها افزایش‌دهنده قدرت سلطان نیست، بلکه مایه کاهش مشروعیت حکومت خواهد بود.

نماند ستمکار بد روزگار/ بماند براو لعنت پایدار (گلستان سعدی^۱، ۱۳۸۰: ۶۴)

سعدی مایه قدرت سلطان را توجه به رعیت و مقبولیت‌اش در نزد آنها می‌داند و از این رو، به سلطان توصیه می‌کند که از جور و ستم به رعیت دوری کند. او معتقد است که: پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند:

نکند جور پیشه، سلطانی / که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند/ پای دیوار ملک خویش بکند
در جای دیگری از قول اسکندر، خوش‌خدمتی به رعیت و احترام به هنجارها و گذشته آنها را عامل پیروزی و افزایش قدرت معرفی می‌کند (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۸۲).

او ثروت را هم یکی از عوامل قدرت معرفی می‌کند:
«آنکه بر دینار دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد» و یا «هرکه را زر در ترازو است، زور در بازو است» (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۵۷).

ضمناً سعدی به‌وضوح بر عدم کاربرد قدرت در راستای اهداف غیراخلاقی تأکید می‌کند.

با بازوان توانا و قوت سرودست / خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۴۹۸).

عنصر دیگری که در کلام سعدی وجود دارد و می‌توان آن را به‌عنوان نمونه‌ای از دیدگاه او به روابط بین‌الملل به حساب آورد، موضوع عدم اعتماد به دشمنان و احتمال همیشگی فریب از سوی آنان است.

بردوستی دوستان اعتماد نیست، تا به تملق دشمنان چه رسد (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۵۹).

هرکه دشمن کوچک را حقیر می‌دارد، بدان ماند که آتش اندک را مهمل می‌گذارد (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

هرکه را دشمن پیش است، اگر نکشد دشمن خویش است (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۳۶).

۱. تمام مطالبی که از گلستان نقل می‌شود، از این منبع است: گلستان سعدی، تهران: به نشر، ۱۳۸۰، صص ۶۴-۶۵.

هر آن سری که داری بادوست درمیان منه، چه دانی که وقتی دشمن گردد(گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۷۳).

دانی که چه گفت زال با رستم گرد/ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
دیدیم بسی آب سرچشمه خرد/ چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد(گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۴۳)

۲-۲-۲. خردگرایی

سعدی خردگرایی را عاملی برای جلوگیری از خیانت دوست و دشمن و جلوگیری از افتادن در دام فریب‌کاری آنها می‌داند. به‌عنوان مثال، هنگامی که حکایت مربوط به کشتی گرفتن میان استاد و شاگردش را توضیح می‌دهد، درواقع از آینده‌نگری استاد نسبت به احتمال بی‌وفایی شاگردش، ستایش می‌کند. طبق حکایت استاد تمام فنون کشتی را به شاگردش آموزش می‌دهد، به جز یک فن که آن را نیز به این دلیل که شاید روزی مجبور به مقابله باشاگردش باشد، از او دریغ می‌کند و از قضا چنین می‌شود و استاد به یمن آن فن می‌تواند بر شاگردی که از استاد خود قدرتمندتر بوده است، پیروز شود. سعدی در نتیجه‌گیری این داستان توصیه می‌کند که: «دوست را چندان قوت مده که گر دشمنی کند، تواند» (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۷۳-۷۲).

از طرف دیگر، خردگرایی به مفهوم اقتصادی آن نیز مورد توصیه سعدی است که نمونه‌های آن را می‌توان در جملات زیر مشاهده کرد؛

«پنجه با شیر زدن و مشت با شمشیر، کار خردمندان نیست» و یا «ضعیفی که با قوی دلاوری کند، یار دشمن است در هلاک خویش» (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۳۴).

سعدی خردگرایی را موجب افزایش مشروعیت و مقبولیت پادشاه می‌داند و مشاورت با خردمندان را به‌عنوان بهترین توصیه به پادشاهان معرفی کرده است:
ملک از خردمندان جمال گیرد... پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج‌ترند
که خردمندان به قربت پادشاهان.

پندی اگر بشنوی ای پادشاه/ در همه عالم به از این پند نیست
جز به خردمند مفرما عمل/ گرچه عمل، کار خردمند نیست (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۲۳).

اساساً سعدی دولت بی‌تدبیر را رد می‌کند:

تمیز باید و تدبیر و عقل و آن‌که ملک/ که ملک و دولت نادان سلاح جنگ خداست
(گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۱۳۸).

در کل می‌توان گفت که خردگرایی یک اصل اساسی برای سعدی است که بدون آن،
بسیاری از امور دیگر بشرناقص خواهد ماند.

آن‌را که عقل و همت و تدبیر و رای نیست/ خوش گفت پرده‌دار که کس در سرای
نیست (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۱۴).

۳-۲-۲. قدرت در مهار هنجار

اساساً هدف سعدی در گلستان اشاعه یک روش زندگی مطلوب است که در آن
حمایت از حقوق به حاشیه‌رانده‌شدگان و ستمدیدگان، توجه به معیارهای اخلاقی و عدالت
از اصول مهم به شمار می‌روند. بدین سبب، او در ابتدای گلستان، در اولین باب، به توضیح
الگوی مطلوب پادشاهی می‌پردازد. چنین به نظر می‌رسد که او نیز همانند بسیاری از
نخبگان ادبی ایران، حکومت و پادشاه به‌عنوان نماد آن را مفروض گرفته است و در گلستان
تلاش دارد که شیوه مطلوب آن را نمایش دهد. از این روی، با توصیه‌های اخلاقی‌اش
سعی می‌کند که قدرت سلطان را محدود و او را به استفاده از قدرت در راستای بهبود
اوضاع اجتماعی هدایت کند. او برای رسیدن به این هدف از دستورات الهی و اخلاقی بهره
می‌گیرد تا تعهد پادشاهان به گفته‌هایش را افزایش دهد. لذا می‌توان گفت که اساساً نظریه
سعدی در باب قدرت مهار کردن آن با هنجارها، به‌وسیله به خدمت درآوردن قدرت در
راستای اصول هنجاری است. به‌گونه‌ای که در گلستان، همانند شاهنامه، استفاده از قدرت
را در راستای اهداف خاصی مجاز می‌داند. به نظر می‌رسد که سعدی نیز بر این اصل که
قدرت مطلق می‌تواند مایه فساد شود، به‌خوبی آگاه بوده و به همین دلیل، در جای جای
گفته‌هایش پادشاهان را توصیه به استفاده درست از آن کرده است.

هرگز بدی که توانی به دشمن مرسان، باشد که وقتی دوست شود (گلستان سعدی،
۱۳۸۰: ۲۷۵).

هر که بر زبردستان نبخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید (گلستان سعدی، ۱۳۸۰:
۲۷۴).

نبشته است بر گور بهرام گور/ که دست کرم به ز بازوی زور (گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۲۷۳).

نه هر که قدرت بازوی و منصبی دارد/ به سلطنت بخورد مال مردمان به‌گزارف
توان به حلق فروبردن استخوان درشت/ ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر
ناف(گلستان سعدی، ۱۳۸۰: ۶۴).

سعدی در حکایتی که از نوشیروان عادل آورده است، به‌وضوح اعتقادش به چنین
رویکردی را نشان می‌دهد:

آورده‌اند که نوشین روان عادل را در شکارگاهی صیدی کباب کردند و نمک نبود.
غلامی به روستا رفت تا نمک آورد. نوشیروان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود
و ده خراب نگرده. گفتند: از این قدر چه خلل آید. گفت: بنیاد ظلم در جهان اول اندکی
بوده است. هر که آمد برو مزیدی کرد تا بدین غایت رسید.
اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی/ برآوردند غلامان او درخت از بیخ (گلستان
سعدی، ۱۳۸۰: ۶۳).

۲-۳. شاهنامه و گلستان : معرفی قدرت به‌عنوان یک امر اجتماعی

بررسی کوتاهی که از دو اثر ادبی ایرانی انجام شد، به‌طور خلاصه نشان می‌دهد
که در ادبیات ایران قدرت همراه با اخلاق به‌عنوان نوعی هنجار اجتماعی مردم ایران به
تصویر کشیده شده است. به‌گونه‌ای که فرد قدرتمند در جامعه مورد احترام و از جایگاه
ویژه اجتماعی برخوردار است. نماد این جایگاه را به‌خوبی می‌توان در واژه پهلوان، که
ایرانیان به افراد قدرتمند ارزش‌محور اطلاق می‌دارند، مشاهده کرد. از طرف دیگر، قدرت
به‌عنوان یک هنجار، خودساخته‌شده توسط هنجارهای دیگر است^۱ و اساس نیک‌پنداشتن
آن نیز استفاده از آن در خدمت هنجارها و ارزش‌های اجتماعی است. در ضمن می‌توان از
گفته‌های فردوسی و سعدی و بسیاری از آثار ادبی دیگر، هم‌چون سیاست‌نامه نظام‌الملک،
به این نتیجه رسید که کنترل قدرت و محدودسازی آن نیز از طریق به خدمت درآوردن
آن در راستای هنجارها و ارزش‌های اجتماعی انجام می‌شود. قدرت پادشاه در خدمت
گسترش خیر است و پادشاه به‌وسیله توصیه‌هایی که برای رعایت احوال رعیت، نیکوکاری
و... می‌شود، قدرتش محدود می‌شود و چنان‌چه این توصیه‌ها را رعایت نکند، بالأخره

۱. رعایت هنجارهای اجتماعی خود به‌عنوان منشاء قدرت معرفی شده است.

تضعیف شده و رعیت علیه او می‌شورند و یا اینکه در هنگام حملات بیگانگان و رقبای حکومت از پادشاه حمایت نمی‌کنند.

- لذا می‌توان گفت که در سنت ایرانی قدرت دارای ویژگی‌های زیر است:
- قدرت یک برساخته اجتماعی است.
- قدرت مطلوب در خدمت هنجارهای اجتماعی است.
- خردورزی یک هنجار مطلوب ایرانی است.
- خردورزی و قدرت به‌طور متقابل به یکدیگر مربوطند.
- هنجارهای اجتماعی در کنار منابع مادی، مانند ارتش و ثروت و... منشاء مهم قدرت محسوب می‌شوند.
- خردگرایی یک ویژگی مهم برای کسب قدرت است.

۳. نگاه ایرانی به واقع‌گرایی: به سوی واقع‌گرایی سازه‌نگارانه

مطابق آن‌چه که اشاره شد، در ادامه سعی خواهد شد تفاوت‌های نگاه ایرانی به واقع‌گرایی با خوانش معمول آن در رشته روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد. شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی متفاوت منجر به رویکردهای متفاوتی به قدرت، به‌عنوان مهم‌ترین فرض واقع‌گرایانه خواهند شد. در واقع، از نظر این نوشتار، معرفی واقع‌گرایی به‌عنوان یک رویکرد یکپارچه در رشته روابط بین‌الملل، صرفاً یکی از خوانش‌های ممکن از آن است. جیمز دردریان رویکرد معمول به واقع‌گرایی در رشته روابط بین‌الملل را متأثر از شکست آرمان‌گرایی در ممانعت از هیتلریسم، وضعیت دوقطبی جنگ سرد و علم‌گرایی می‌داند (Derian, 1995: 1). به نظر او، خوانش معمول از واقع‌گرایی صرفاً یکی از خوانش‌های ممکن از آن است که مبتنی بر شرایط و زمینه‌های تاریخی، اجتماعی قرن بیستم است. این درحالی‌است که هم‌اکنون ما در دوران دگرگونی‌های شدید جهانی که در آن پیش‌بینی مشکل و الگوها فریب‌دهنده هستند، قرار داریم و لذا به خوانش جدیدی از واقع‌گرایی که مبتنی بر شرایط تاریخی-اجتماعی نوین باشد، نیازمندیم (Derian, 1995: 263).

از طرف دیگر، خوانش ایرانی واقع‌گرایی، یک تفاوت اساسی با انعکاس معمول واقع‌گرایی در متون روابط بین‌الملل دارد. در برداشت دانشگاهی، واقع‌گرایی به‌عنوان رویکردی معرفی شده است که تنها بر عوامل مادی موثر در سیاست بین‌الملل تأکید

دارد و از اهمیت عوامل غیرمادی در سیاست بین‌الملل (مانند هنجارها، ارزش‌ها و ...) غافل است. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی واقع‌گرایی در متون روابط بین‌الملل یک هستی‌شناسی مادی است و همین امر نیز یکی از مهم‌ترین عوامل انتقادات گسترده از آن است. در واقع، به نظر منتقدان، هستی‌شناسی محدود واقع‌گرایی قدرت تبیین آن را کاهش داده است (Dessler, 1989: 451).

این در حالی است که خوانش ایرانی از واقع‌گرایی تقریباً عاری از چنین انتقاداتی است و هستی‌شناسی این رویکرد گسترده‌تر از هستی‌شناسی برداشت معمول از واقع‌گرایی و شامل عوامل مادی و غیرمادی موثر در شکل‌گیری قدرت است. لذا می‌توان با تکیه بر رویکرد فلسفی واقع‌گرایی علمی، ادعا کرد که قدرت تبیین خوانش معرفی شده در این نوشتار، گسترده‌تر از خوانش موجود در متون روابط بین‌الملل است. سنت ایرانی دارای هستی‌شناسی گسترده‌تری در مقایسه با خوانش جاری از واقع‌گرایی است. لذا می‌تواند متغیرهای بیشتری را در تحلیل‌های خود مدنظر قرار دهد.

تفاوت دیگری که خوانش ایرانی واقع‌گرایی با خوانش جاری آن دارد، شباهت آن با برداشت‌های سازه‌نگارانه از سیاست بین‌الملل است.

تحت تأثیر خوانش معمول از واقع‌گرایی در متون روابط بین‌الملل، برخی از سازه‌نگاران با نشان دادن ارتباط میان واقع‌گرایی، خردگرایی و ماده‌گرایی، بر غیرقابل‌مقایسه‌بودن روش‌شناسی سازه‌نگارانه با واقع‌گرایانه تأکید می‌کنند. از طرف دیگر، واقع‌گرایانی هم که ادعا می‌کنند پارادایم آنها با سازه‌نگاری قابل‌مقایسه نیست، بر تمایل سازه‌نگاران به سمت آرمان‌گرایی و آرمان‌شهرگرایی انتقاد دارند. با این وجود، با در نظر گرفتن خوانش ایرانی از واقع‌گرایی، به نظر می‌رسد که هیچ کدام از دو استدلال فوق قابل قبول نیست. ادعای سازه‌نگاران در مورد واقع‌گرایی صرفاً به این دلیل درست به نظر می‌رسد که انتقادات آنها در مورد غیرقابل‌تطبیق بودن واقع‌گرایی با شناخت‌شناسی و روش‌شناسی بیناذهنی صرفاً بر مبنای یک قرائت کاریکاتوری (یا یک فهم و برداشت خیلی محدود) از واقع‌گرایی استوار است.

الکساندر ونت واقع‌گرایی را به این دلیل که نگاه واقع‌گرایانه به سیاست بین‌الملل دارای مبنای مادی است، مورد انتقاد قرار می‌دهد (ونت، ۱۳۸۴: ۲۳). به‌طور کلی، از نظر سازه‌نگاران، نظریه واقع‌گرایی دارای سه ایراد اساسی است که عبارتند از:

۱. تمرکز صرف بر توان‌مندی‌های مادی

۲. رویکرد مادی‌گرایانه نسبت به طبیعت بشر

۳. تأکید بر تجربه‌گرایی (Barkin, 2003: 333).

به نظر می‌رسد که خوانش ارائه‌شده در این نوشتار هیچ‌کدام از این ایرادات را نداشته باشد. در خصوص تأکید بر داشت معمول از واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، بر توان‌مندی‌های مادی و تجربه‌گرایی، باید گفت که انقلاب رفتاری در علم موجب شد که تمام نظریه‌ها به سمت کمی کردن پیش بروند و همین کار، آنها را از توجه به عوامل غیرقابل کمی شدن دور کرد. لذا این انتقاد سازه‌انگاران صرفاً بر نوعی از واقع‌گرایی که ریشه‌هایش در یک زمینه تاریخی اجتماعی متأثر از رفتارگرایی قرار دارد، وارد می‌شود. بدین ترتیب، هستی‌شناسی سازه‌انگاری و واقع‌گرایی مورد نظر این نوشتار، تناقض مهمی با یکدیگر نشان نمی‌دهند. چراکه در هر دو رویکرد، به عوامل مادی و غیرمادی موثر در پدیده‌ها اهمیت داده می‌شود. اگر بپذیریم که مهم‌ترین واژه در رویکرد واقع‌گرایی، «قدرت» و در رویکرد سازه‌انگاری «بینادهنی بودن و ساخت اجتماعی» است، در آن صورت، خوانش ایرانی واقع‌گرایی بر این واقعیت استوار است که «قدرت دارای ساختی اجتماعی و بینادهنی است که مبتنی بر شرایط فرهنگی و تاریخی است».

برخی از واقع‌گرایان به دلیل عدم توجه سازه‌انگاری به قدرت در سیاست بین‌الملل، از آن انتقاد می‌کنند. جان مرشایمر در انتقاد از نظریه‌های انتقادی (که سازه‌انگاری را هم جزو آن می‌داند) می‌نویسد: آنها بر تغییر و دگرگونی در سیاست بین‌الملل توجه می‌کنند، بدون این که به نقش قدرت در تولید و گسترش ایده‌ها و انواع گفتمان‌ها اهمیت بدهند (Mearsheimer, 1995: 6). این در حالی است که سازه‌انگاران نیز آشکارا اهمیت قدرت در روابط بین‌الملل را پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه ونت می‌گوید که به همان اندازه که واقع‌گرایی در مورد قدرت است، او هم یک واقع‌گرا به شمار می‌رود (wendt, 1999: 13-14).

از طرف دیگر، همان‌طور که واقع‌گرایان بر اهمیت عوامل مادی در سیاست بین‌الملل تأکید دارند، سازه‌انگاران نیز جایگاه مهم آن را نفی نمی‌کنند. اونف معتقد است جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، مکانی است دارای ابعاد فیزیکی و اجتماعی. ما موجوداتی فیزیکی هستیم که قادر به زندگی در جهان و کنش بر جهان صرفاً اجتماعی هستیم. جهانی که ما برای خودمان می‌سازیم، شامل روابط اجتماعی است که شرایط فیزیکی ما

را معنی‌دار می‌کند. او می‌نویسد: از نظر سازه‌انگاری شرایط مادی همواره موضوعیت دارد، البته هیچ‌گاه صرفاً بر شرایط مادی به‌تنهایی تأکید نمی‌شود. از یک طرف، سازه‌انگاری ماده‌گرایی شدید واقع‌گرایان را رد می‌کند... از طرف دیگر، از نظر فلسفی آرمان‌گرایانه نیست (onuf, 2002: 23).

بدین ترتیب، می‌توان ادعا کرد همان‌طور که استدلال‌های فوق نشان می‌دهد تناقضی میان سازه‌انگاری و خوانش ایرانی واقع‌گرایی، حداقل از لحاظ هستی‌شناسی، وجود ندارد. با این ادعا ادامه نوشتار تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه می‌توان رویکرد واقع‌گرایی را در بستری سازه‌انگارانه، برای تحلیل سیاست بین‌الملل به کار برد.

رویکرد «واقع‌گرایی سازه‌انگارانه» از لحاظ روش‌شناسی مبتنی بر واقع‌گرایی علمی خواهد بود. با توجه به اینکه روش‌شناسی اثبات‌گرایانه امکان جذب عوامل غیرمادی در تحلیل‌های خود را ندارد، در نظر گرفتن واقع‌گرایی علمی، به‌عنوان یک روش‌شناسی مطلوب‌تر پیشنهاد می‌شود.

کراتوچویل و راگی در مطالعه جالبی که درباره سازمان‌های بین‌المللی انجام داده‌اند، معتقدند که شناخت‌شناسی پوزیتیویستی (که خوانش معمول واقع‌گرایی در متون روابط بین‌الملل بر آن اساس است) که مبتنی بر هستی‌مندهای عینی است، نمی‌تواند جنبه بین‌الذّهانی رژیم‌ها (یا سایر پدیده‌های بین‌الذّهانی را که در خوانش ایرانی از واقع‌گرایی و رویکرد واقع‌گرایی سازه‌انگارانه وجود دارند) را تحلیل کند. لذا تناقضی میان هستی‌شناسی بین‌الذّهانی و شناخت‌شناسی پوزیتیویستی وجود دارد. پوزیتیویسم نمی‌تواند بگوید که مثلاً تغییر در هنجارها موجب دگرگونی شده است. از نظر رویکرد پوزیتیویستی، هنجارها نمی‌توانند علت رویدادها باشند. آنها، آن‌گونه که یک گلوله در قلب موجب مرگ می‌شود...، علت رویدادها نیستند. بنابراین، در جایی که هنجارها مطرح می‌شوند، الگوی اثبات‌گرایانه شناخت‌شناسی مطلوبی نخواهد بود (کراتوچویل، ۱۳۸۵: ۳۰۱). از آنجایی که واقع‌گرایی می‌خواهد واقعیت‌های جهان را آن‌گونه که هست، مطالعه کند، باید به واقعیت هنجاری بودن و اخلاقی بودن انسان (ضمن اجتماعی بودن آن) نیز توجه کند. ارزش‌ها خودشان واقعیت هستند. اونها معتقد است که سازه‌انگاری تمایز میان ارزش و امرواقع را می‌پذیرد. از نقطه نظر مشاهده‌گر، ارزش‌ها نیز امرواقع هستند. در این صورت، آنها را می‌توان در آنچه کارگزاران انجام می‌دهند (گفته‌ها نیز عمل هستند) تشخیص داد. پس از این که ارزش‌ها مشخص

شدند، همانند امور واقع می‌توان آنها را از واقعیت‌های دیگر، حداقل براساس قرارداد، جدا کرد. درواقع، مشخص کردن انعکاس (تأثیرات) امور اخلاقی (معنوی) مبتنی بر چنین عملیاتی است (25: 2002, onuf). به عبارت دیگر، از نظر سازه‌نگاری، ارزش‌ها عملاً در روابط اجتماعی موثرند. در واقع‌گرایی سازه‌نگارانه، دولت‌ها موضوعیت دارند، چون قدرت دارند. مردم و نهادهای داخلی مهم‌اند، چون آنها هستند که تعیین می‌کنند که دولت چه میزان از قدرت را داشته باشد و چگونه از قدرت استفاده کند و هنجارها و سایر عوامل معنایی هم مهم‌اند، چون منشاء کسب قدرت در صحنه داخلی و بین‌المللی به شمار می‌آیند.

بدین ترتیب، مشاهده می‌شود که رویکرد واقع‌گرایی سازه‌نگارانه نیازمند یک روش‌شناسی متناسب با هستی‌شناسی گسترده خود شامل عوامل مادی و غیرمادی است. لذا برای این که بتوان عوامل غیرمادی واقعی را نیز در روش‌شناسی آن گنجانده، می‌بایست بر اساس رویکرد واقع‌گرایی علمی عمل کرد. واقع‌گرایی علمی معتقد است که ساختارهای اجتماعی در جهان خارج و مستقل از مشاهده ما وجود دارند. به‌طور خلاصه، این دیدگاه بر آن است که «جهان خارج» واقعاً در بیرون وجود دارد. این دیدگاه با رویکرد اثبات‌گرایی که معتقد است ما فقط چیزهایی را می‌شناسیم که مشاهده می‌کنیم و هم‌چنین با رویکرد پست‌مدرن که معتقد است هیچ ساختار اجتماعی خارج و مستقل از فهم و گفتمان ما وجود ندارد، متفاوت است.

اگر بخواهیم رویکرد واقع‌گرایی سازه‌نگارانه و رئوس کلی برنامه پژوهشی آن را در قالب یک پاراگراف خلاصه کنیم، می‌توان گفت که درواقع‌گرایی سازه‌نگارانه، مطالعه ایده‌ها و هنجارها برای درک درست از سیاست بین‌الملل ضروری است، هر نوع هنجار و ایده‌ای مرتبط با افزایش قدرت گسترش‌دهندگان آنها است، پدیده تغییر سیاسی که عدم توجه به آن از انتقاداتی است که به واقع‌گرایی می‌شود، با توجه به ارتباط متقابل هنجار و قدرت قابل توجیه است. نه واقع‌گرایی صرف بدون توجه به ایده‌ها و هنجارها و نه آرمان‌گرایی صرف بدون توجه به قدرت مادی نمی‌توانند منجر به تغییر و دگرگونی سیاسی شوند. سازه‌نگاری واقع‌گرایانه بر روش‌هایی که از طریق آن‌ها ساختار قدرت، الگوی هنجاری تغییر در روابط بین‌الملل را متأثر می‌کند، تمرکز دارد و هم‌چنین بر روش‌هایی که مجموعه خاصی از هنجارها بر ساختار قدرت تأثیر می‌گذارند. نقش واقع‌گرایی سازه‌نگارانه، بررسی ارتباط پیوسته قدرت و هنجارهای بین‌المللی با یکدیگر است.

نتیجه

هدف اصلی این نوشتار آن بود که نشان دهد ارزش‌ها و هنجارها (به‌عنوان عواملی غیر مادی) نیز در شکل‌گیری «قدرت»، به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی رویکرد واقع‌گرایانه در روابط بین‌الملل، سهیم هستند و باید در مطالعه واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل مدنظر قرار بگیرند. با توجه به این که ارزش و هنجار مقوله‌ای فرهنگی-اجتماعی و تاریخی است، لذا در برهه‌های زمانی متفاوت و در شرایط مکانی گوناگون اشکال مختلفی خواهد داشت. در کشورهای مختلف ارزش‌های گوناگون می‌توانند به انحاء مختلف، به کسب، حفظ و افزایش قدرت و یا ازدست‌دادن آن کمک کنند. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که تعریف قدرت نیز در جوامع گوناگون با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی متفاوت، متغیر خواهد بود. ما هیچ‌گاه رویکرد فرا اجتماعی و غیرتاریخی نسبت به قدرت نخواهیم داشت. بدین ترتیب، واقع‌گرایی نیز تبدیل به رویکردی تاریخی و زمینه‌مند می‌شود. دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل به جای این که از یک نظریه یک‌پارچه و فراتاریخی واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل صحبت کنند، می‌توانند از رویکردهای متکثر واقع‌گرایانه سخن بگویند. به بیان جیمز دردریان، اساساً واقع‌گرایی از نظر شکلی متنوع و از لحاظ سبک التقاطی است. به این ترتیب، می‌توان قدرتی را که مبتنی بر دو اثر مذکور در فرهنگ ایرانی تعریف شده، قدرت ممدوح نامید؛ قدرتی که ضمن توجه به توان‌مندی‌ها، نیم‌نگاهی به حقیقت دارد و لذا هر نگاه حقیقت‌بینی، استعلایی است. حال آن که واقع‌گرایی مرسوم صرفاً زمینی است. چه این که فلاسفه آن ریشه قدرت‌طلبی را در نفس انسان جستجو می‌کنند که ذاتاً آن را بد پنداشته و چون به سایر قوای بشر اهمیتی نمی‌دهند، از سایر معانی قدرت باز مانده و در ماده محدود می‌شوند. واقع‌گرایی که مبتنی بر سنت ایرانی تعریف می‌شود، به این دلیل متمایز می‌شود که انسان را به‌گونه‌ای دیگر می‌بیند. این مهم را می‌توان در حدّ اعلای مفهومی آن در تفاوت میان پهلوان از قهرمان در فرهنگ ایرانی مشاهده کرد.

هم‌چنین این نوشتار با تأکید خود بر نقش عوامل غیرمادی نشان می‌دهد که هستی‌شناسی واقع‌گرایی می‌تواند گسترده‌تر از آن‌چه باشد که تاکنون معرفی شده است. تحلیل مطلوب‌تر سیاست بین‌الملل با تأکید صرف بر عوامل مادی و بی‌توجهی یا کم‌توجهی به عوامل غیرمادی ممکن نیست و اگر نظریه‌ای سعی در تبیین مطلوب سیاست بین‌الملل داشته باشد، لاجرم باید هر دودسته از عوامل را در هستی‌شناسی خود جای

دهد. هستی‌شناسی خاصی که رویکردهای جریان اصلی (که خوانش معمول واقع‌گرایی نیز جزو آنها است) ارائه می‌کنند، حوزه تصور و تئوری‌پردازی در روابط بین‌الملل را محدود می‌کند، اما این نوشتار سعی کرده است تا با توسعه هستی‌شناسی واقع‌گرایانه محدودیت توانایی تبیین این رویکرد را کاهش دهد.

موضوع مهم دیگری که در خوانش ایرانی واقع‌گرایی به چشم می‌خورد، اهمیت هم‌زمان نهاد دولت و فرد در تحولات سیاسی است. در ادبیات ایرانی و گلستان به‌طور خاص، در توصیه‌های خود پادشاه و سلطان را (به‌عنوان نماد حکومت) خطاب قرار داده و بر این اعتقادند که اصلاح عملکرد نهاد دولت سرانجام موجب تکامل جامعه و تبدیل آن به جامعه مطلوب خواهد شد. به‌عبارت دیگر، دگرگونی مطلوب در جامعه، که بستر تمام تحولات سیاسی است، از نظر آنان ناشی از نهاد دولت و تغییرات آن است. از طرف دیگر، واقع‌گرایی ایرانی صرفاً به تأکید بر نهاد دولت بسنده نمی‌کند، بلکه فرد نیز در این خوانش اهمیت بالایی دارد. فردوسی پس از این‌که به این نتیجه می‌رسد که حکومت زمان به هنجارهای اجتماعی ایرانیان (زبان فارسی و فرهنگ ایرانی) توجه نمی‌کند (یعنی بازیگر دولتی نقش مطلوب اجتماعی را ایفا نمی‌کند) شخصاً دست به کار می‌شود و از طریق نگارش شاهنامه آرمان اجتماعی ایرانی را از خطر نابودی رها می‌کند. در واقع کارگزاری دولت و فرد در واقع‌گرایی ایرانی در قالب خدمت به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی معنی می‌یابد. این کارگزاری هم در خدمت حفظ هنجارهای مطلوب اجتماعی و هم در خدمت دگرگونی و تغییر جهت نیل به وضعیت مطلوب، متبلور می‌شود. لذا این خوانش ضمن توجه به نهاد دولت، نقش مهم و موثر افراد را نیز به رسمیت می‌شناسد.

هم‌چنین از نظر خوانش ایرانی واقع‌گرایی، نظریه هنجاری (اخلاقی) بدون توجه به قدرت یک نظریه ناموفق است. همان‌طور که استفاده از قدرت بدون توجه به هنجارها و ارزش‌ها بی‌هوده و بی‌معنی است.

در پایان باید به این نکته اشاره کنیم که توجه به ساخت اجتماعی و تاریخی قدرت و نظریه واقع‌گرایی، این نظریه را از یک پارچگی آن خارج و حالتی متکثر به آن می‌بخشد. اما توجه به عامل قدرت، دولت‌محوری و تلاش برای بقا هم‌چنان از مهم‌ترین مشترکات تمام رویکردهای واقع‌گرایانه به سیاست بین‌الملل خواهد بود.*

کتابنامه

منابع فارسی

- بیلیس، جان؛ اسمیت، استیو. (۱۳۸۳). «جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)»، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی و دیگران، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- جکسون، رابرت؛ سورنسون، گئورگ. (۱۳۸۲). «درآمدی بر روابط بین‌الملل»، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی. تهران: نشر میزان.
- حاجی‌مینه، رحمت. (۱۳۹۳). «نظریه‌های روابط بین‌الملل؛ ضرورت خوانش‌های دیگر»، تحریریه مجله الکترونیکی انجمن ایرانی روابط بین‌الملل.
- شاهنامه‌فروسی. (۱۳۷۷). به کوشش ناهید فرشادمهر، تهران: نشر محمد.
- کراتوچویل، فردریش و راگی، جان جرارد. (۱۳۸۵). «سازمان‌های بین‌المللی حالتی از اجرای فن دولت‌مداری» در: اندرو لینک لیتر، جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- گلستان سعدی. (۱۳۸۰). تهران: به نشر.
- لینک لیتر، اندرو. (۱۳۶۵). «آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی»، ترجمه لیلا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۳). «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران: انتشارات سمت.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۴). «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- Barkin, J. Samuel. (2003). Realist Constructivism, *International Studies Review*, 5, pp. 325-342.
- Cox, Robert, W. (1981). Social forces, States and world orders: Beyond international relations theory, *Millennium*, Vol. 10, No. 2, pp. 126-155.
- Guzzini, Stefano. (1998). *Realism in International relations and International Political Economy*, London: Routledge.
- Der Derian, James. (1995). *International Theory: Critical Investigations*, London, MACMILAN.
- (1995). Simiology, Dromology, in James Der Derian, *International Theory: Critical Investigations*, London, MACMILAN, pp.363-395.
- Dessler, David. (1989). What is at stake in the agent-structure debate, *International organization*, Vol. 43, No. 3 (Summer, 1989), pp. 441-473.
- Linklater ed. (2000). *International Relations; Critical Concepts in Political Science*, London, Routledge.
- Mearsheimer, John. (1995). The False Promise of International Institutions, *International Security*, vol.19, pp. 5-49.
- Oga, Toru. (2000). *From Constructivism to Deconstructivism: theorizing the construction and culmination of identities*, www.isanet.prg/porlandarchive/oga.html, (accessed at 25/08/2015).
- Onuf, Nicholas. (2012). *World of Our Making: Rules and rule in social theory and international relations*, NewYork: Routledge.
- Smith, Steve. (1995). *The Self-Images of a discipline: A Genealogy of international Relations Theory*, in Ken Booth and Steve Smith, eds., *International Relations Theory Today*, NewYork: The Pennsylvania State University Press.
- Waever, Ole. (2002). *Identity, communities and foreign policy: Discourse Analysis as Foreign policy Theory in European integration and national Identity*, London, Routledge.
- Wendt, Alexander. (1999). *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.

